

آذربایجان در جنبش مشروطه



صمد بهرنگی

تاریخ و ادبیات انقلابی

فهرست

یادداشت ناشر

مقدمه‌ی صمد بهرنگی

موقعیت

بازرگانی

فرهنگ

مذهب

وضع مردم

محمدعلی میرزای ولیعهد

انجمن ایالتی و مرکز غیبی چه بود؟

حیدر عمو اوغلو

فعالیت های انجمن ایالتی و مرکز غیبی

حرف آخر

منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله های صمد بهرنگی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

یادداشت:

این مجموعه‌ی مقاله‌ها و یادداشت‌های پراکنده‌ی صمد بهرنگی است که در روزنامه‌ها و مجله‌های مختلف چاپ شده است غیر از چند تایی که بار اول چاپ می‌شود.

بدون شک همه‌ی این نوشته‌ها ارزش یکسانی ندارند و حتی بعضی‌ها هنوز یادداشت صرفند و صمد شاید در نظر داشته‌بعدا آن‌ها را به صورت مقاله‌هایی تنظیم کند. با این حال همه‌ی مقاله‌ها بخصوص مقاله‌های تاریخی، شناخت جهان و... نموداری از ذهن منطقی و تحلیل‌گر اوست. او که در قصه‌نویسی برای کودکان از حد متعارف‌پا فراتر گذاشت و سنت‌های کهنه‌را شکست در این مقاله‌ها نشان می‌دهد که چه استعداد شگرفی داشته در گفتن مطالب سنگین با بیانی بسیار سهل و ساده، اینست که نه قصه‌های او را باید سرسری گرفت و نه مقاله‌هایش را.

امضای مستعار صمد و نام و تاریخ چاپ نشریه را در پای مقاله‌ها آورده‌ایم. مقاله‌های بی‌امضای این مجموعه یا فاقد نام نویسنده بودند و یا نام صریح صمد بهرنگی را بر پیشانی داشتند.

در این کتاب هر جا کلمه‌ی "زبان آذربایجانی" آمده است بدین وسیله به "لهجه آذری" تصحیح می‌شود.*

ناشر

* هر زبانی که دارای دستورزبان باشد، طبیعتاً یک زبان شناخته می‌شود، هر چند ممکن است چندین زبان از ریشه‌های یکسانی زاده شده باشند. به رسمیت نشناختن زبان‌های مختلف به این بهانه که آن‌ها لهجه می‌باشند. لکدمال کردن حق ملیت‌ها شناخته می‌شود. از جمله زبان آذری که از لهجه‌های مختلفی تشکیل می‌شود، از جمله مرنندی، تیریزی، ارومیه‌ای، سلماسی، اردبیلی و...، که صمد بهرنگی نیز به آن واقف بود و آگاهانه زبان آذربایجانی می‌نامد (در ترکیه نیز لهجه‌های مختلف ترکی وجود دارد، از جمله لهجه‌ی آدانا، قره‌دنیز و... یاشار آذری

مقدمه‌ی صمد بهرنگی:

آذربایجان در جنبش مشروطه

احمد کسروی می‌نویسد جنبش مشروطه را تهران آغازید و تبریز آن را پاسداری کرد و به انجام رسانید.

هر چند آدم‌های کج اندیشی هنوز هم معتقدند که مجاهدان آذربایجان یک مشت اوباش بودند و ستارخان، آن انسان نیک نفس و مبارز، راهزنی بیش نبود و تنها به خاطر غارت و چپاول می‌جنگید.

سخن کسروی اغراق نیست. راست است که برقراری رژیم مشروطه کاملاً به نفع توده‌ی مردم تمام نشد و حتی جنگ آوران و پیشه‌وران کارشان به خواری و سختی کشید (مثلاً ستارخان)، اما در هر صورت، جانبازی‌ها و مردانگی‌های مجاهدان پاکدل آذربایجان بود که محمد علی میرزای گستاخ را به زانو درآورد و دیگر توده‌های مردم را برانگیخت و ثابت کرد که شرفیان هم شاینده‌ی زندگانی آزاد می‌باشند.^۱

دو سید بزرگوار تهرانی (آقایان طباطبائی و بهبهانی) کار را شروع کردند، مردم را شوراندند اما در راه بردن و به ثمر رساندن جنبش به بیراهه افتادند.

^۱ - روزنامه‌ی تایمز چاپ لندن دو سه روز پس از بمباران مجلس پس از نکوهش‌های بسیار می‌نویسد: «این نمونه‌ای به دست داد از آنکه شرفیان شاینده‌ی زندگانی آزاد نمی‌باشند.» تاریخ مشروطه - کسروی

آن‌ها به چند خط فرمان بی‌خاصیت مشروطه دلخوش کرده بودند. حتی آن زمان که محمدعلی میرزا با خودکامگی حکم می‌راند و مجلس و نمایندگان را به هیچ می‌گرفت این‌ها با ساده لوحی و خوشبینی زیان باری که داشتند خیال می‌کردند باز هم می‌توان کار را با نشستن و حرف زدن و موعظه کردن و جوش و خروش پیش برد.

آن‌ها از این اصل مسلم غافل بودند که برای پیروزی کامل بر دشمن خونریز باید چون خود او مسلح شد و از خون ریختن باکی نداشت.

رهبران تهران می‌توانستند آزادیخواهان را به خریدن تفنگ و افزار جنگ وادارند، از شهرهای دیگر تفنگچی داوطلب بخواهند و با دستی کاملاً مسلح و نیرویی آماده به مقابله برخیزند.

آن‌ها حتی می‌توانستند محمدعلی میرزا را به نام سوگندشکنی از پادشاهی بردارند و نقشه‌های محیلاته‌اش را نقش برآب کنند چنانکه همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد.

رهبران تهران به هیچیک از این راه‌ها التفات نکردند. آن‌ها می‌خواستند کار را با ستمدیدگی و نمایش مظلومیت ملت و برانگیختن حس ترحم و انسان دوستی محمدعلی میرزا و دیگر سردمداران از پیش ببرند و نیازی به آمادگی نظامی و قیام مسلحانه نمی‌دیدند، و اگر روز به مبارزان مجلس آزادیخواهان تهران با وجود شجاعت بسیاری که نشان دادند نتوانستند بیش از چند ساعتی جنگ را ادامه دهند، علتش همین نداشتن آمادگی بود. ناگفته نماند عده‌ای از همین مجاهدان عضو «انجمن آذربایجان» در تهران بودند.

اما در تبریز از همان روز گرفتن فرمان مشروطه تفنگچی و مجاهد تربیت می شد، به عبارت دیگر و روشن تر برای قیام مسلحانه، برای برانداختن دشمنان داخلی و خارجی، زمینه چینی به عمل می آمد.

فعالیت اعضای انجمن ایالتی تبریز و مهم تر از آن طرح هایی که اعضای انجمن سری «مرکز غیبی» می ریختند و به دست انجمن اجرا می کردند، از چیزهایی بود که تبریز را برای مقابله با قشون استبداد و ادامه ی یک جنگ یازده ماهه آماده کرده بود.

قطعه شعری که روز جمعه بیست و هشتم شهریور ۱۲۸۶ در تبریز در مسجد مقصودیه هنگام برچیدن ختم عباس آقا تبریزی قاتل اتابک اعظم که به وسیله ی میرزا غفار زنوزی، از مجاهدان قفقاز، خوانده شد، روحیه و طرز فکر مجاهدان را به خوبی نشان می دهد. مطلع این قطعه چنین است:

آی قارداشلار، قان تۆکون تا جوشه گلسین کاینات
ثابت اولسون تا جهانیه بیزده کی عزم و ثبات

ترجمه ی فارسی: رفقا، خون بریزید تا کاینات به جوش آید و بر جهانیان ثابت شود که ما صاحب چه عزم و ثباتی هستیم.

موقعیت

تبریز پس از تهران بزرگ ترین شهر ایران و ولیعهدنشین بود، به همین جهت با وجود فاصله ی زیاد همیشه با تهران در تماس بود و از پیش آمدهای

تهران زودتر از جاهای دیگر آگاه می شد. در نظر بگیریم که از تهران به تبریز دو سیم تلگراف کشیده شده بود، یکی دولتی و دیگری مال کمپانی.

آگاهی از وضع تهران خود مایه‌ی بیداری مردم بود. نزدیکی آذربایجان به خاک قفقاز و عثمانی و رفت و آمد بی حد مردم این دو جا نیز در بیداری آذربایجانیان مؤثر بود. اصولاً تبریز سر راه اروپا واقع شده بود.

سالانه گروه انبوهی از مردم از بازرگانان و دهقانان و کارگران و خیل بیکاران در جستجوی کار به قفقاز و عراق و... می رفتند و در شهرهای مختلف به کارهای مختلف دست می زدند.

احوال مردم آذربایجان و گاهی ایران که در قفقاز ساکن می شدند به تجارت یا قاچاق میان دو کشور یا کارهای دیگر می پرداختند، در ادبیات آذری آن روزگار به خوبی منعکس شده است.

برای نمونه داستان «اوستا زینال» را از جلیل محمد قلی زاده و نمایشنامه‌ی «سرگذشت مرد خسیس» را از میرزا فتحعلی آخوندوف نام می بریم.

اغلب شدت فقر و بیکاری بود که توده‌ی مردم از دهقانان و شهری را به آنسو می کشاند.

هنوز هم پیرمردان آذربایجان فراموش نکرده اند که چگونه هر از گاهی بار سفر می بستند که بروند کیسه ها را پُر کنند و برگردند. حتی زوار مشهد از راه قفقاز و بالای دریای خزر خود را به مشهد می رساندند و هم از آن راه برمی گشتند. البته انتخاب چنین راه دوری به سبب ناامنی راه های داخلی کشور و تعرض راهزنان سرگردنه ها بود.

از این رهگذر نیز مقداری لغت روسی وارد زبان آذربایجان شده است. این رفت و آمدها ناگزیر راه چیزهای تازه و افکار نو را به داخل کشور باز می‌کرد و سبب بیداری مردم می‌شد. سفر استانبول نیز همین اثر را داشت. آذربایجان همیشه به طریقه‌های گوناگون با استانبول در تماس بوده است. چنانکه در دوره‌ی استبداد محمدعلی میرزا و شدت جنگ‌های تبریز، در استانبول انجمنی به نام سعادت دایر شد که بیشتر اعضایش از میان بازرگانان آذربایجان بودند و خود را نماینده‌ی انجمن ایالتی تبریز معرفی می‌کردند. همین انجمن بود که اخبار آذربایجان را به علمای نجف و کشورهای اروپایی و دیگر جاها می‌رساند و برای مجاهدان کمک‌های مالی مؤثری جمع‌آوری می‌کرد.

بازرگانی

احمد کسروی می‌نویسد که آذربایجانیان در بازرگانی و فرستادن کالا به کشورهای بیگانه از همه‌ی مردم ایران جلوتر می‌بودند و در بیشتر شهرهای همسایه رشته‌ی بازرگانی بیشتر در دست این‌ها بود.

همچنین در استانبول و برخی از شهرهای اروپا در بازرگانی دست‌گشاده داشتند. گاهی بازرگانان به نام شهری که با آنان در ارتباط و معامله بودند مشهور می‌شدند. مثلاً گفته می‌شد: «حاجی باقر استانبول‌چی». بعدها این القاب به صورت نام خانوادگی درآمد. امروزه خانواده‌هایی به نام‌های مسکوچی، تهران‌چی، بغدادچی، استانبول‌چی و غیره وجود دارند.

این واقعیت نشانی از رشد و توسعه بورژوازی تجاری در آذربایجان بود. گاهی نیز بازرگانی برای حفظ جان و مال خود از دست عمال و فنودال‌های

وابسته دربار پسوند «اوف» به آخر اسم خود می آورد و بدین ترتیب خود را غیرمستقیم تحت حمایت دولت روس تزاری که نفوذ همه جانبه ای در ایران داشت، قرار می داد. از این میان می توان «فتح اله اوف» را نام برد. بازرگانان از یکسو مال می اندوختند و از سوی دیگر از جهان و پیشرفت های نقاط دیگر خبرهایی به ارمغان می آوردند. اگر چه بیکاره ها و آزمندان بسیاری هم در این میان بودند.

«زینال» قهرمان داستان جلیل محمد قلی زاده بنای بیکاره و به شدت خرافاتی و متعصبی است که فقط بلد است و راجی کند و بد «ارمنی های کافر» را بگوید.

صفحه های مجله ای معروف «ملا نصرالدین» پر است از مذمت شیخ ها و حاجی های طمع کار و ریاکار ایرانی مقیم قفقاز.

فقط مردم بیدار دل و بازرگانان آزادی خواه بودند که در بیداری مردم مؤثر افتادند و در کشاکش انقلاب ضد فئودالی از بذل جان و مال دریغ نکردند. لازم به گفتن نیست که در اینجا باید به مفهومی که بورژوازی از آزادی و عدالت و امنیت و غیره دارد توجه کرد.

فرهنگ

اولین دبستان ایران در تبریز به وسیله ی حسن رشدیه پا گرفت و بعد به وسیله ی هم او در تهران. از روزنامه های رسمی که بگذریم - و تبریز خود در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا روزنامه ی رسمی داشته - نخستین روزنامه ی غیررسمی «اختر» بوده که کسانی از تبریزیان آن را در استانبول

می‌نوشته‌اند. بعد که در خود شهرها روزنامه درآمده، تبریز پس از تهران اولین شهر بوده که روزنامه بیرون می‌داده.

به علاوه تأثیر مجله معروف ملانصرالدین و روزنامه‌های نظیر آن را که به زبان خود مردم نوشته می‌شد و نسخه‌هایش دست به دست میان توده مردم می‌گشت نباید دستکم گرفت. هنوز پیرمردان تبریز اشعاری از همان مجله را از حفظ دارند.

همه‌ی این عوامل و نیز تأسیس اولین چاپخانه‌ی ایران در تبریز در زمان عباس میرزا خود مایه‌ی بیداری مردم و آمادگی آن‌ها برای مقابله با محمدعلی میرزا می‌شده است.

مذهب

کشاکش‌های مذهبی در آذربایجان خیلی شدید بود. داستان سنی و شیعه از آنجا که آذربایجان میدان جنگ شاه اسماعیل شیعی و سلطان سلیم سنی بوده، در اینجا کینه‌های فراوانی پرورده و خون‌های بسیاری ریخته است. از نقطه نظر تاریخی بی‌هیچ تردیدی این دشمنی مذهبی باقی مانده‌ی سیاست‌های خاص و متضاد دستگاه‌های رهبری دسته‌ها و دولت‌های مختلف در ایران و خارج از ایران است.

اما در دوره‌ی مشروطه خواهی که توده‌ی مردم معمولاً دنبال ریشه‌های تاریخی سنت‌ها و آداب و بقایای فرهنگی نیست، فریفته‌ی تبلیغات دستگاه استبدادی می‌شد و به حساب دشمن دین به روی هموطن آزادیخواه خود دست بلند می‌کرد و چه بسا که خونس را می‌ریخت بدون آنکه ملتفت شود که همه‌ی

مردم از تمام فرقه های مذهبی یکسان استثمار می شوند و دشمن مشترکی دارند.

گذشته از دشمنی میان شیعه و سنی، گرفتاری های دیگر هم به نام شیخی و متشرع و کریم خانی در میان بود که خود مایه ی جدایی مردم می شد و آن ها را از کارهای مملکتی غافل می کرد و کار نهضت را لنگ می کرد چنانکه در زمان استبداد محمدعلی میرزا و جنگ های تبریز یک گرفتاری انجمن ایالتی این بود که آتش نزاع دسته های مختلف مذهبی را در شهرهای دور و بر خاموش کند.

ناگفته نماند که در دوره ی جنگ های یازده ماهه تبریز تمام فرقه های مذهبی دوشادوش به جنگ پرداختند و با هم بر سر یک سفره نشستند و در تشییع جنازه ی شهدای یکدیگر با میل و رغبت شرکت کردند. این در نتیجه ی کوشش های انجمن ایالتی و مرکز غیبی بود که درد مشترک مردم را آشکار و آن ها را رهبری می کردند.

وضع مردم

توده های مردم و دهقانان آذربایجان هم مثل دیگر نقاط ایران زیر فشار و تجاوز انبارداران و فنودال ها و حکام و محتکرین به سختی روزگار می گذرانند. مردم شهرنشین و بازرگانان و بازاریان هم از وضع موجود و تسلط روزافزون امپریالیزم اروپایی بر دستگاه حکومتی و مملکت هیچ دلخوشی نداشتند. امپریالیزم اروپایی هر روز امتیازات اقتصادی فوق العاده ای (مثلاً امتیاز انحصار توتون و تنباکو و گمرکات) به دست می آورد و هر روز بیشتر

از روز پیش جری تر می شد و دست و بال بورژوازی تازه رشد و توسعه یافته‌ی ملی را می گرفت.

محمدعلی میرزای ولیعهد

مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری، در زیر فشار گرفتاری های بیشمار نمی توانستند تکانی بخورند و همچنان می زیستند تا زمان مظفردالدین شاه که پسرش محمدعلی میرزا را ولیعهد کرد و کارهای آذربایجان را به او سپرد.

از یکسو ستمگری و بدی خوی او و از سوی دیگر برخی پیشامدها خواه ناخواه مردم را به زبان آورد و آتش به باروت انقلاب زد.

از پیش آمدها که خود معلول علت های دیگری بوده (وضع معیشت و روابط ظالمانه‌ی اقتصادی) در اینجا سخن نمی گوئیم. همین قدر باید دانست که بعضی از حوادث مثلاً کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی، خبیرالدوله و شیخ احمد روحی در تبریز و جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز و غیره باعث گرد آمدن و همفکری مردم شد.

مثلاً در جنگ ارمنی و مسلمان آنچه بیش از همه روی مردم اثر گذاشت و سر زبان ها افتاد، این بود که در آن واقعه چند هزار تن ایرانی بیگناه از بازرگانان و کارگران کشته شدند و دولت ایران هیچ پروا ننمود و به روی خود نیاورد.

این امر شدت بی اعتنایی و بیکارگی دولت قاجاری را خوب نشان داد بخصوص که در همان موقع دولت انگلیس به عنوان خون بهای یک میسیونر

انگلیسی که در راه ارومی - تبریز کشته شده بود، پنجاه هزار تومان از دولت ایران پول گرفت.

مردم با مقایسه‌ی این دو وضع خشمناک می شدند و از دولت قاجاری پاک دست می شستند.

رفتار بد محمدعلی میرزا در تبریز از یکسو انگیزه ای برای مردم آذربایجان بود و از سوی دیگر آنگاه که خود او شاه شد، آذربایجانیان برخلاف مجاهدان و رهبران تهران فریفته‌ی قول و فعل ریاکارانه‌ی او نشدند و تا توانستند جلو فسادکاری هایش را گرفتند.

باید دانست که محمدعلی میرزا از همان ولیعهدی صد در صد آلت دست دولت تزاری روس بود و شاپشال معلم روسی او، او را چون عروسک خیمه شب بازی در دست می چرخاند.

بدکاری و بدرفتاری و سختگیری محمدعلی میرزا بدانجا رسیده بود که مثلاً از حاجی میرمناف پول گرفت و پسر شانزده ساله‌ی او را سرتیپ کرد و به قول مجله‌ی ملانصرالدین تا وقتی محمدعلی میرزا در تبریز بود بچه‌های زیبارو نمی توانستند قدم به کوچه بگذارند و در عوض چند سالی که در تبریز بود، کوه‌ها و سنگ‌های ایران را به جای نان بخورد تبریزیان داد که دیگر چیزی برای دولت انگلیس باقی نماند! (ملانصرالدین - سال دوم - شماره‌ی پنجم).

تاریخ نگاران مشروطه می نویسند که فشار و جلوگیری در تبریز بیشتر از تهران بود و رفتار محمدعلی میرزا بدتر از عین الدوله در تهران بود.

محمدعلی میرزا با این فسادکاری ها به شدت جلو زبان مردم را می گرفت که کسی گله و شکایتی نکند. مأموران و راپورت چینی میان مردم می فرستاد تا او

را از هرگونه بدگویی درباره اش آگاه کنند. ترس چنان در دل ها جا گرفته بود که مردم حتی در خانه های خود نیز از گفتگو خودداری می کردند. ولیعهد با این همه ظلم و فسادکاری سخت تظاهر به دینداری می کرد. روز عاشورای محرم تکیه برپا می کرد و شب عاشورا پابرهنه به کوچه ها می افتاد و چنانکه رسم مردم تبریز است در چهل و یک مسجد شمع روشن می کرد و مرتب کتاب های دینی و دعا به چاپ می رساند. مثلاً در محرم همان سال که نهضت مشروطه برخاست، حاج شیخ محمد حسین نامی نسخه ی تازه ای از «زیارت عاشورا» پیدا کرده بود. ولیعهد با شتاب آن را در چاپخانه ی خصوصی اش چاپ و میان مردم پخش کرد.

انجمن ایالتی و مرکز غیبی چه بود؟

آنگاه که بست نشینان شاه عبدالعظیم و آزادیخواهان دیگر شهرها مظفرالدین شاه را مجبور کردند که «مشروطه اعطا کند و مجلس باز کند»، انجمن ایالتی تبریز هم پا گرفت.

هدف از تشکیل انجمن، نخست فقط برگزیدن نمایندگان مجلس شورا بود اما پس از انجام دادن این کار انجمن پراکنده نشد و خواهیم دید که به کمک انجمن سری «مرکز غیبی» به چه کارهایی برخاست و چگونه جنبش مشروطه را پاسداری کرد و راه برد، اگر چه احتمالاً گاهی هم دچار لغزش شده باشد.

اما مرکز غیبی خود چه بود؟

دکتر نریمان نریمانوف آزادیخواه و سوسیالیست و نویسنده ی اجتماعی-سیاسی بسیار معروف آذربایجان شمالی در دوره ی مشروطه خواهی ایران و سال های پیش از انقلاب بلشویکی روسیه بود.

بدون شک می توان او را از خدمتگزاران آزاداندیش ملل شرق نامید. وی حوادث دوره‌ی مشروطیت را به دقت بررسی می کرد و در مقاله های سیاسی و اجتماعی خود به آزادیخواهان ایران راه صحیح را نشان می داد و آن ها را دل و جرئت می بخشید. از مقاله های او «گفتگو با یک ایرانی» و «قانون اساسی و مشروطیت ایران» را می توان نام برد.

در اثنایی که دولت تزاری روس برای خفه کردن انقلاب کمک های همه جانبه ای به استبداد قاجاری می کرد، در ماورای قفقاز از طرف حزب سوسیال دموکرات، کمیته های کمک به انقلاب ایران تشکیل شد.

نریمان نریمانوف که سرپرست کمیته‌ی کمک تفلیس بود، برای ستارخان و باقرخان اسلحه و مواد منفجره و ادبیات انقلابی و دیگر چیزهای ضروری را می فرستاد، بعد نیز در سال ۱۹۰۶ میلادی با همکاری مستقیم نریمان، تشکیلات سوسیال دموکرات «اجتماعیون عامیون» در باکو به وجود آمد که ایرانیان مقیم قفقاز در آن عضویت داشتند.

ماهنامه‌ی آذربایجان – چاپ باکو – شماره ۱۹۶۸

چندی بعد حاجی علی دوافروش، علی مسیو و دیگران، مرامنامه‌ی «اجتماعیون عامیون» را به فارسی ترجمه کردند و با همکاری مستقیم حیدر عموواغلو عضو «اجتماعیون عامیون» دسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند و خود انجمن سری به نام «مرکز غیبی» برپا کردند که رشته‌ی رهبری دسته را در دست داشته باشد. حیدر عموواغلو با نریمانوف ارتباط مستقیم داشت و گزارش فعالیت های نهان و آشکار خود را برای او می فرستاد.

بدین ترتیب معلوم می شود که مجاهدان از کدام چشمه آب می خوردند و نیز بی پایگی اظهار نظرهای مغرضانه اشخاصی که مجاهدان را مشتئی اوباش می نامند، محقق می گردد.

بد نیست در همین فصل مختصری از شرح زندگی قهرمان آزادی، حیدر عمو او غلو، را بیاوریم.

حیدر عمو او غلو

«تبریزدن مرند امانت گنتدی او بومی حیدرخان تهیه انتدی»

حیدرخان عمو او غلو چراغ برقی (مهندس تاروردی یوف) اجداداً اهل سلماس بود. وی تحصیلات ابتدایی را در گمری (از شهرهای ارمنستان) و تحصیلات متوسطه و عالی را در تفلیس و باکو تمام کرد. در سال ۱۳۱۹ - ۲۰ ه. ق. در بادکوبه به سمت مهندسی برق کار می کرد. از پانزده شانزده سالگی داخل مبارزات سیاسی شد و از ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۷ شمسی) با نریمانوف شروع به همکاری کرد و عضو «اجتماعیون عامیون» شد. بعد به دستور همین تشکیلات «اجتماعیون عامیون» تبریز را به ریاست علی مسیو تشکیل داد.

کارخانه‌ی برق صحن حضرت رضا را در زمان مظفرالدین شاه، او نصب و دایر کرد. حیدر عمو او غلو در مدت اقامت خود در مشهد شروع به تبلیغات کرد و با استفاده از موضوع نان مردم را بر ضد حاکم وقت شوراند و مردم عزل او را خواستند.

حیدر عمو او غلو خیلی کوشید که شعبه‌ی اجتماعیون عامیون را در مشهد تأسیس کند ولی به علی موفق نشد.

حیدر عمو او غلو به تهران آمد و به کارهای مختلف و تبلیغات دامنه دار در میان طبقات مختلف دست زد تا موضوع تحصن در سفارت انگلیس پیش آمد (۱۲۸۵ شمسی). حیدر عمو او غلو در این موقع سرپرست سیم کشان مدرسه سپهسالار بود. حیدر عمو او غلو با متحصنین تماس نزدیک و دائم برقرار کرده بود و از خارج به کمک چند نفر دیگر آن ها را به درخواست مشروطه تشویق می کرد.

به کمک حیدر عمو او غلو در تهران چند رقم عملیات خطرناک مسلحانه طرح و اجرا شد که مستبدان و سردمداران را به ترس انداخت. از آن جمله است بمب انداختن در خانه‌ی یکی از وزیران وقت و بمب انداختن در خانه‌ی علاءالدوله که حیدر عمو او غلو شخصاً و به تنهایی این کار را انجام داد، قتل اتابک اعظم به وسیله‌ی عباس آقا تبریزی و بمب انداختن بر کالسکه محمدعلی شاه در سه راه اکباتان.

حیدر عمو او غلو غالباً تحت نظر بود. بارها زندانی شد، بارها متواری شد و دوباره با لباس مبدل به ایران برگشت و فعالیت خود را از سر گرفت.

یکبار پس از گرفتاری خود را مأمور خارجه معرفی کرد و به فرانسه^۲ صحبت کرد و بدین ترتیب مأموران دولتی را گول زد و آزاد شد. پس از این آزادی که به تبریز آمد، با ستارخان همکاری نزدیک داشت.

از عملیات و طرح های برجسته‌ی حیدر عمو او غلو در جریان جنگ های تبریز سه فقره‌ی زیر معروفیت پیدا کرد:

۱- برای شجاع نظام مرندی بمبی به صورت تحفه ای نادر و لایق فرستاد که سبب قتل او و پسرش شد.

^۲ - حیدر عمو او غلو به پنج زبان آشنایی کامل داشت.

۲- زیر زین اسبی مواد منفجره گذاشت و به میان دشمنان رها کرد و از دشمنان که برای تصاحب اسب بی صاحب سرودست می شکستند، بیست سی نفر را کشت.

۳- در جریان محاصره‌ی تبریز شجاع الدوله بالای تپه‌ای نرسیده به «سردری» می ایستاد و فرمان می داد. حیدر عمو و غلو نقشه کشید و در همان محل زیر خاک مقدار زیادی مواد منفجره گذاشته شد که صبح سبب قتل شجاع الدوله شود. روباهی فلک زده شبانه به داد شجاع الدوله رسید و کار به نتیجه‌ی مطلوب نرسید.

یکی دیگر از کارهای جالب حیدر عمو و غلو حل مسأله‌ی نان در خوی بود. محتکران و انبارداران مردم را در گرسنگی و زحمت نگاه می داشتند و حاضر نمی شدند گندم خود را بفروشند. حیدر عمو و غلو با کاردانی و جانفشانی در مدت کوتاهی (ده روزه) مشکل نان را در خوی به خوبی حل کرد و پوزه‌ی محتکران و دشمنان خلق را به خاک مالید و مردم به قدردانی از قهرمان زحمتکش خود به نامش شعر گفتند و سر زبان‌ها انداختند:

خویلولارا قرار قویا

عمو او غلو گلدی خویا

یاشاسین گوزل عمو او غلو!

یتیم‌لرین قارنی دویا

تومار و نریب نوز آتینا

عمو او غلو مینیب فایتونا

یاشاسین گوزل عمو او غلو!

چورک یینیب یوز آلتینا

راستا بازارلار راستاسی
گلیز مجاهد دسته سی
عمواو غلودور سر کرده سی
یاشاسین گؤزل عمواو غلو!

باققال-بازار چیراق قویدو
کاسیب باخدی قارنی دویدو
هر بیر ایشه قانون قویدو
یاشاسین گؤزل عمواو غلو!

ترجمه ی فارسی:

عمواو غلو به خوی آمد و برای خویی ها قرار و مدار گذاشت تا شکم یتیمان همه سیر شود، زنده باد عمواو غلوی خوب! / عمواو غلو سوار درشگه شده و اسبش را تیمار داده، نان به یوز آلتین (دو شاهی) تنزل کرده، زنده باد عمواو غلوی خوب! / اینجا راسته بازار است، دسته ی مجاهدان می آیند، سرکرده اشان حیدر عمواو غلو است، زنده باد عمواو غلوی خوب! / بقال و بازار چراغ گذاشت (ارزان کرد)، فقیر به یک نظر شکمش سیر شد، او به هر کار قانونی گذاشت، زنده باد عمواو غلوی خوب! /

پس از فتح تهران (سال ۱۲۸۸ شمسی) عده ای از آزادیخواهان که حیدر عمواو غلو نیز جزو آن ها بود، با تلاش های پیگیر، فرقه ی دموکرات ایران را تشکیل دادند. از این تاریخ به بعد حیدر عمواو غلو مرتب برای مأموریت های مخفی به شهرهای مختلف (مشهد، اصفهان، قم و ایل بختیاری) رفته است.

بعد از قتل سید عبدالله بهبهانی (۱۲۸۹ شمسی) حزب اعتدال شهرت داد که بهبهانی را دموکرات ها کشته اند و بنابر این حیدر عمواو غلو با عده ی دیگری دستگیر شد اما پس از چهل روز که هیچگونه مدرکی به دست نیاوردند آزاد

شد اما تحت تعقیب تروریست‌های حزب اعتدال قرار گرفت و دو بار از گلوله‌ی آن‌ها جان به سلامت برد.

بعد از این واقعه بود که به مأموریتی هفت هشت ماهه به میان ایل بختیاری رفت و در بازگشت مخفی خود در خانه‌ی آقای «محمود محمود» پنهان شد. چندی بعد از طرف یفرم خان پیغام رسید که مقامات دولتی (البته دولت تازه‌ی مشروطه؟!) از جایگاه او آگاه شده‌اند و بهتر است از ایران خارج شود. حیدر عمو او غلو ناچار با لباس مبدل از ایران خارج شد.

از این تاریخ تا انقلاب شوروی حیدر عمو او غلو در خارج از ایران به فعالیت‌های مختلفی دست زد و با اشخاص اندیشمند بسیاری نشست و برخاست کرد تا این که توانست به روسیه‌ی شوروی برود و همانجا به فعالیت‌های خود ادامه دهد. در نخستین کنگره‌ی بین الملل سوم به عنوان نماینده‌ی ایران شرکت کرد.

در ۱۹۱۹ میلادی میرزا کوچک خان، سردار جنگل، در گیلان قیام کرد. حیدر عمو او غلو کاملاً ناظر جریان بود و بالاخره به صلاحدید رهبران درجه اول شوروی که حیدر عمو او غلو با آن‌ها نشست و برخاست داشت، رهبری حزب عدالت انزلی (اجتماعیون عامیون) به عهده‌ی او و دوستانش گذاشته شد.

در همین موقع‌ها کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان قیام کرده بود و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان. حیدر عمو او غلو در صدد ارتباط مستقیم با این سه قیام که می‌توان گفت دنباله‌ی انقلاب ناتمام مشروطه بود، برآمد. متأسفانه نمایندگان حیدر عمو او غلو وقتی به خراسان و آذربایجان رسیدند که

کلنل و خیابانی را قداره بندان از پای درآورده بودند و آتش قیام خاموش شده بود.

حیدر عمو او غلو مخفیانه با چند نفر دیگر به گیلان آمد تا دستکم دسته های مختلف قیام جنگل را یکپارچه کند و از نزدیک با میرزا کوچک خان مذاکره کند. حیدر عمو او غلو در این مأموریت به دست عناصر ارتجاعی و احياناً فریب خورده شهید شد.

عارف شاعر مشهور، حیدر عمو او غلو را چکیده ی انقلاب نامیده.
ستارخان، بازوی نیرومند انقلاب مشروطه، همیشه می گفته است: «حرف همان است که حیدرخان بگوید.»

فعالیت های انجمن ایالتی و مرکز غیبی

در پایان سال ۱۲۸۵ و آغاز ۱۲۸۶ پیش از بمباران مجلس (دوم تیر ماه ۱۲۸۷) آزادیخواهان تهران و تبریز با دو روش کاملاً متقابل مبارزه می کردند. مبارزان تهران، از جمله دو سید بزرگوار، با خوشبینی چشم به درباریان داشتند که خواست های ملت را اجراء کنند و مملکت را از فلاکت نجات دهند. این دو سید می خواستند همه چیز را با زبان خوش و اندرزهای عاقلانه درست کنند و به جنگ و خونریزی نیازی نمی دیدند. چنانکه تجربه های تاریخی قدیم و معاصر در دنیا نشان می دهد، چنین روش مسالمت جویانه ای تاکنون هیچ ملت رنجدیده ای را از قید استعمار و استثمار رهایی نداده است. بدون داشتن کینه و یا تنها با مشت های خالی گره کرده، نمی توان بر دشمن درنده ای که به انواع سلاح و حيله مجهز است، غلبه کرد.

اما در تبریز در همان روزها به دستور انجمن ایالتی که تجربه‌ی فوق‌الذکر را انگار نیک دریافته بود و به کار می‌بست، روزهای جمعه بازارها بسته می‌شد و مردم در مسجدها گرد می‌آمدند و سخنگویان بالای منبر می‌رفتند و با آن‌ها سخن می‌گفتند و شعرهایی شورانگیز به دو زبان فارسی و ترکی قرائت می‌شد. «واعظان مشروطه» که روز به روز شماره‌اشان بیشتر می‌شد، سخن از قانون و برابری و همدستی می‌راندند، مردم را به گرفتن تفنگ و آموختن تیراندازی و فنون جنگ تشویق می‌کردند. مردم بیرون از آجی کورپوسو (پل تلخه رود) که آن موقع دشت و بیابان بود، دسته‌دسته و پیاده و سواره جمع می‌شدند. سوارگان به اسب سواری و پیاده‌گان به تیراندازی می‌پرداختند. گذشته از بزرگ‌ها برای بچه‌ها هم تفنگ چوبی ساخته بودند که آن‌ها هم برای خودشان جنگ و تیراندازی بیاموزند.

بعدها کار صورت بهتری یافت. در هر کوی دسته‌ای به آموزگاری یکی از سرکردگان فوج‌ها به مشق و تمرین پرداختند. پیر و جوان صف می‌کشیدند و به آواز «یک دو» پا به زمین می‌کوبیدند. ملایان و سیدان با عمامه و رخت بلند تفنگ بدوش انداخته و همپای دیگران مشق می‌کردند.

این آمادگی‌های جنگی فقط در تبریز و بعدها در رشت به عمل می‌آمد. در تهران، در مجلس شورا، این کارها را بی‌ارزش جلوه می‌دادند و آشکارا مرکز غیبی را مسخره می‌کردند. حتی خود نمایندگان آذربایجان و دو سید تهرانی روی خوش نشان نمی‌دادند.

در تبریز هزاران مجاهد مسلح و از جان گذشته تربیت شد که پول و مزدی نمی‌گرفتند و اسلحه و فشنگ را هم خود می‌خریدند. انجمن فقط بعدها از پول‌های جمع شده فشنگ می‌خرید.

آذربایجان و محمدعلی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند. از همین رو بود که وی بعد از به شاهی رسیدن، بزرگ‌ترین دشمن خود را آذربایجان می‌شمرد و تمام قوای خود را برای برانداختن تشکیلات آنجا به کار می‌برد و برای نابود ساختن کادر رهبری و هسته‌ی مرکزی نهضت تلاش می‌کرد. وی توطئه می‌چید، آدم‌های معلوم‌الحالی را سر وقت تبریز می‌فرستاد، ایل‌ها و مخصوصاً شاهسون‌ها را می‌شوراند و به غارت و چپاول شهرها و روستاهای آذربایجان وا می‌داشت، عثمانی‌ها را به دشمنی برمی‌انگیخت، قشون می‌فرستاد و بالاخره راه را برای ورود روس‌های تزاری به آذربایجان و تبریز و کشتار و اعدام‌های بیرحمانه‌ی آن‌ها هموار می‌کرد. بیان مختصر جنایت‌هایی که روز عاشورای ۱۳۳۰ ه. ق. در تبریز به دست سالدات‌ها صورت گرفت، مو بر تن سیخ می‌کند.

تبریز هیچگاه فریفته‌ی ظاهر آشتی‌جوی محمدعلی میرزا نشد و همواره با او از در مخالفت درآمد، حتی در مورد قرض‌هایی که می‌خواست از دول بیگانه بگیرد. کار بدانجا رسید که در خرداد ۱۲۸۶ آنگاه که دشمنی محمدعلی میرزا با مشروطه آفتابی شد و مجلس شورای ملی بی‌اعتباری و آلت دست بودن خود را ثابت کرد، انجمن ایالتی به نمایندگان خود در تهران تلگراف کرد که اگر آنجا کاری پیش نمی‌رود، بیایید در اینجا دست به هم داده و به چاره‌ی دردها بکشیم. بعد همکار انجمن بالا گرفت و از مجلس خواستند که محمدعلی میرزا را از کار برکنار کنند و بعد هم خود این کار را کردند.

محمدعلی میرزا در تمام خلافت‌کاری‌هایش انجمن ایالتی را سنگ راه خود می‌دید، حتی پس از بمباران مجلس که انجمن ایالتی خود را جانشین آن اعلام کرد و رشته‌ی کارها را در دست گرفت، موقعی که محمدعلی میرزا خواست

خودسرانه از دولت های بیگانه پول قرض کند. انجمن ایالتی به جای مجلس به تمام کشورهای دنیا اعلام کرد که استقراض محمدعلی میرزا «نظر بر اینکه باعث اضمحلال ملتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانی خود جانسپاری می کند، ملت ایران هم به هیچ وجه خود را ذمه دار این استقراض نخواهد دانست.»

اثر و نتیجه‌ی مبارزه های چهار ماهه‌ی نخست تبریز (از تیر ماه ۱۲۸۷ تا آخر مهر) این شد که آزادیخواهان شهرهای دیگر ایران که بعد از بمباران مجلس خاموش شده بودند، تکانی خوردند و به همکاری با آذربایجان پرداختند و همین تکان و همکاری بود که پس از سیزده ماه که از بمباران مجلس می‌گذشت، به فتح تهران و فرار محمدعلی میرزا انجامید.

آقای امیرخیزی در کتاب خود می‌نویسد آن روز که در تبریز بر سر خانه‌های مردم بیرق سفید می‌زدند و آن‌ها را به پناه روسیه تزاری می‌خواندند، اگر ستارخان به کوچه‌ها نمی‌آمد و بیرق‌های سفید را یکی یکی بر نمی‌داشت، جنبش مشروطه در همان لحظه خفه می‌شد. چرا که فقط در محله‌ی کوچکی از تبریز جنبش باقی مانده بود و آن هم در حال خفه شدن.

شرح اثرات و کارهای انجمن ایالتی در این مختصر نمی‌گنجد. همین قدر بگوییم که غیراز کارهایی که برای پیش بردن نهضت در سراسر ایران می‌کرد، در خود تبریز و آذربایجان هم دست به اصلاحات دامنه داری زد. از جمله نخستین شهربانی ایران را در تبریز بنیاد نهاد. انجمن چنان قدری و محبوبیتی یافت که حتی برای آذربایجان والی انتخاب کرد (اجلال الملک را می‌گوییم) و دیگر منتظر دستور مجلس شورا نمی‌شد، چنانکه هنوز قانونی

برای عدلیه تصویب نشده بود که انجمن پیشگام شد و بی اجازه‌ی والی وقت استیناف «دادگاه دوم» تشکیل داد.

انجمن برای سروسامان دادن به کار شهرهای دیگر آذربایجان کسان‌ی را روانه می‌کرد و در تمام نقاط مختلف انجمن راه می‌انداخت و جنبش را جان می‌دمید.

انجمن روزنامه‌ی مخصوص هم چاپ و نشر می‌کرد.

نتیجه‌ی همه‌ی این جانفشانی‌ها این شد که از روزی که محمدعلی میرزا مجلس را به توپ بست و آزادیخواهان تهران را در سه چهار ساعت پراکنده کرد (زیرا آمادگی نداشتند) تبریز بنای جنگ را گذاشت و یازده ماه مردانه ایستادگی کرد و در این یازده ماه قربانی‌هایی داد و سختی‌هایی کشید که با گفتن تمام نمی‌شود.

مثلاً وقتی که تمام راه‌ها بسته بود و شهر در محاصره، مجاهدان ینجه می‌خوردند و جنگ می‌کردند. ضرب‌المثل مشهور ترکی از همان روزها باقی مانده:

یونجا ییبیب مشروطه آلمیشیق! (ینجه خوردیم و مشروطه گرفتیم!).

جنگجویی دریادل و بی‌باک چون ستارخان، فرمانده این جنگ‌ها بود. جنگ‌هایی که در شرایط سختی می‌گذشت. غیراز دو محله‌ی بزرگ تبریز که در دست دولتیان بود و با مشروطه چی‌ها دشمنی می‌کرد، از چهارسو قشون بر سر مجاهدان ریخته بود:

۱- سپاه قره داغ زیر فرمان رحیم خان.

۲- سپاه مرند زیر فرمان شجاع نظام.

۳- سپاه ماکو زیر فرمان عزت الله خان.

۴- سپاه عین الدوله که قسمتی را از تهران آورده بود و قسمتی از اسکو و سردری و آن طرف ها جمع کرده بود.

کارشکنی دشمنان داخلی را هم نباید فراموش کرد که سفارت روس تزاری و جمعی از ملایان انباردار و مالک (مثلاً میرهاشم دوه چی، امام جمعه و حاجی میرزا حسن مجتهد) و قداره کشان و «لومپن» های شهری بودند. مثلاً یکی از همین قداره کشان در کشاکش دعوا آب شهر را قطع کرد.

در همین جنگ ها بود که محمدعلی میرزا به رحیم خان نوشت: هر چه زودتر مخالفین دولت را سرکوبی کردی زیادتیر مورد مرحمت ملوکانه‌ی ما خواهید بود. شرط و شروط مصالحت یعنی چه؟ رعیت باید در مقابل احکام دولت تسلیم محض باشد. مشورت با جنرال کونسول روس بنما و تحصن را به هیچ مشمار.

مطالعه ی کتاب «پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطیت» نوشته‌ی غلامحسین ساعدی و همچنین داستان بلند «توپ» اثر همین نویسنده، برای فهم اوضاع آذربایجان و احوال مردم آن روزگار بسیار مفید است.

حرف آخر

کار آذربایجان بخصوص تبریز در نهضت مشروطه خواهی به صورت نیروی محرکه‌ی توده ها بود در وقت سستی گرفتن، و هدایت نهضت به راه راست و مبارزه بود آنگاه که احتمال از راه به در شدن و گمراهی می رفت. دریغ که نتوانست وظیفه‌ی خود را تا آخر دنبال کند و در نیمه راه ابتکار عملیات از دست تبریز به در رفت و عمارت ایالتی با خاک یکسان شد.

مشروطه دوباره برقرار شد اما وضع توده های مردم فرقی نکرد. گرد آزادی ستارخان در تهران در دوران حکومت مشروطه! به دست همان هایی که سنگ آزادیخواهی و مشروطه به سینه می زدند گلوله خورد و خانه نشین شد و بعد حیدر عمواغلو اجباراً جلای وطن کرد. چرا که امثال این آزادگان سد راه اشراف بورژوا - فنودال بودند که میوهی درخت مشروطه را چیدند بی آنکه در کشت و پرورش آن دستی داشته باشند.

در این کشاکش «فنودالیزم و بورژوازی با هم آشتی کردند» و کلاه مردم چنانکه پیش از این، پس معرکه ماند...

آزادگان و رزمندگان از میدان به در شدند و به «گمنامان» تاریخ پیوستند و فرصت طلبان و طاووس صفتان ماندند و شدند رجال صدر مشروطیت و دانشمندان پُر قدر و قیمت!..

این مقاله‌ی یکبار در مهد آزادی آدینه، شماره‌ی مخصوص مشروطه، چاپ شد و تکمیل شده‌ی آن در آرش ۱۸ - آذر ۱۳۴۷.